

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم که کسانی که قائل اند به این که تقلید از علم لازم نیست و با وجود علم، تقلید از غیر علم هم جایز است، به ادله‌ای استدلال کرده‌اند، که دلیل اولشان را بررسی کردیم.

دلیل دوم: اطلاقات ادله لفظیه تقلید

دلیل دوم اینها اطلاقات ادله لفظیه تقلید است، در این دلیل گفته‌اند: وقتی به ادله لفظیه تقلید، مثل آیه شریفه نفر «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، مراجعه می‌کنیم، ملاحظه می‌کنیم که دلالت دارد بر این که اگر نافر منذری انذار کرد، فتوای او مطلقاً حجیت دارد، چه غیر از او دیگری علم باشد یا نباشد.

آیه شریفه سوال «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» هم اطلاق دارد و فتوا و قول مسئول را مطلقاً حجت می‌کند، اعم از این که علم از آن مسئول هم وجود داشته باشد یا نباشد.

همچنین وقتی ادله لفظیه دیگر را می‌بینیم، آنجا که دارد «عرف حلالنا و حرامنا»، که این هم اطلاق دارد، می‌خواهد با وجود آن عارف به حلال و حرام، علم از او هم باشد یا نباشد. در روایات عنوان عالم، عارف، فقیه و ... عناوینی است که اطلاق دارد و با وجود اطلاق، نتیجه می‌گیریم که تقلید از غیر علم جایز است.

البته در برخی از کلمات اضافه‌ای هم در اینجا به این دلیل شده و با کلمه «بل» ترقی کرده، که اصلاً بحث فراتر از مسئله اطلاق است، گفته‌اند: اینکه ائمه (علیهم السلام) مردم را به اصحاب خودشان، مثل یونس ابن عبد الرحمن و زکریا ابن آدم ارجاع می‌دادند، با وجود اینکه دو نکته در اینجا مسلم بوده است:

1- بین اصحاب اختلاف در فضیلت و علم مسلم بوده، یعنی بین زراره و محمد ابن مسلم و زکریا ابن آدم و ... اختلاف در علم و فضیلت بوده است، اما مع ذلك ائمه (علیهم السلام) می‌فرمودند: به هر کدام از اینها می‌خواهید مراجعه کنید؛

2- نکته دوم این است که توافق بین اصحاب خیلی نادر بوده، اما ائمه (علیهم السلام) که به اینها ارجاع می‌دادند، به صورت توافق مقید نمی‌کردند.

بنابراین با عدم وجود توافق که توافق در فتوا بینشان نبوده و خیلی نادر بوده و با اختلاف در فضیلت و علم، ائمه (علیهم السلام)

مردم را به اصحابشان ارجاع می‌دادند و این معنایش این است که اصلاً علمیت اعتباری ندارد.

به عبارت دیگر این دلیل دو قسمت دارد؛ يك قسمت این است که بگوییم: ادله لفظیه تقلید، اطلاق دارد و اطلاقش می‌گوید: با وجود اعلم می‌توانید به غیر اعلم هم رجوع کنید، چه بینشان اختلافی باشد یا نباشد.

قسمت دوم هم این است که بگوییم: چون علم داریم به غلبه خلاف و علم داریم به اختلاف بین اصحاب در فضیلت و علم، اصلاً مورد ادله همین مورد بوده، یعنی می‌گوییم: در ما نحن فیه نص هست، یعنی اینکه ائمه (علیهم السلام) مردم را به اصحاب ارجاع می‌دادند، این اطلاق یا ظهور نیست، بلکه نص در عدم اعتبار علمیت است، برای اینکه موردش این دو خصوصیت را دارد که هم اصحاب اختلاف در فضیلت و علم دارند و هم بین اینها در فتوا اختلاف بوده، این طور نیست که بگوییم: بین اینها ندره الخلاف بوده، بلکه ندره الوفاق بوده است.

اختلاف بین اصحاب زیاد بوده و شاهدش هم این است که مردم از ائمه (علیهم السلام) سوال می‌کردند که گاهی اوقات از شما دو خبر متعارض به ما می‌رسد، کسانی هم که نقل می‌کنند، این صفات و خصوصیات را دارند و ما چه کنیم؟

عمده دلیل قائلین به عدم لزوم تقلید از اعلم همین دلیل است که وقتی به ادله لفظیه تقلید مراجعه کنیم، یا بالاطلاق بر مدعای ما دلالت دارد یا نص در مدعای ما است.

نقد و بررسی نص بودن ادله بر مقام

در اینجا آنچه مهم است این است که مسئله اطلاق را بررسی کنیم، و الا این قسمت که بگوییم: در مورد ادعا نص هست یا نه؟ قائلی هم ظاهراً نداشته باشد، به عنوان ممکن آن یقال مطرح شده است و مرحوم خوئی (قدس سره) (تنقیح، جلد 1، صفحه 109) در اینجا فرموده: اصل غلبه الخلاف را قبول داریم، اصل این را که بین اصحاب اختلاف فراوان در فتاوا بوده قبول داریم، نکته دوم را هم قبول داریم که بین اینها در فضیلت و علم اختلاف بود، ولی مدعا این است که اگر مقلد علم به خلاف دارد، یعنی علم دارد که فتوای مفضول با افضل خلاف یکدیگر است، بگوییم: در مورد علم به خلاف هم ائمه (علیهم السلام) فرمودند: می‌توانید سراغ مفضول بروید.

اشکال استاد محترم بر مرحوم خوئی (ره)

در اینجا نکته‌ای که می‌خواهیم عرض کنیم این است که این که می‌فرمایید: مورد بحث این است که آیا تقلید اعلم لازم است یا نه؟ و محل بحث هم در جایی است که علم داریم که بین فتوای اعلم و غیر اعلم، فرق وجود دارد، و الا در جایی که فتوای اعلم و غیر اعلم یکی باشد فرقی نمی‌کند، سوال این است که در این علمی که داریم آیا حتماً علم تفصیلی لازم است، که مثلاً بدانم در باب نماز جمعه بین فتوای اعلم و غیر اعلم فرق می‌کند، یا این که علم اجمالی هم کافی است؟

در کلمات از این جهت کسی متعرض نشده که می‌گوییم: آیا در صورت علم به خلاف بین اعلم و غیر اعلم، تقلید از اعلم لازم است؟ این علم به خلاف یعنی فقط علم تفصیلی به خلاف، که در هر موردی ببینیم، اگر علم به خلاف داریم، آیا سراغ اعلم برویم یا نه؟ اگر یکی اعلم است و یکی هم غیر اعلم، علم اجمالی هم داریم که اینها با هم در فتاوایشان، ولو در بعضی از موارد اختلاف دارند، آیا در اینجا باز هم می‌گوییم: تقلید از اعلم لازم است؟

ظاهر این است که در اینجا فرقی بین علم تفصیلی و علم اجمالی نیست، یعنی کسانی که قائل به لزوم تقلید از اعلم هستند، در اینجا فرقی بین علم تفصیلی و اجمالی نمی‌گذارند، لذا این جواب مرحوم خوئی(ره) که بگوییم: در جایی که علم به خلاف باشد، ائمه(علیهم السلام) نفرمودند که حتی در صورتی هم که علم دارید که در این مورد اختلاف وجود دارد رجوع کنید، این بیان ایشان با این مطلبی که عرض کردیم، جواب داده می‌شود.

پس نتیجه این می‌شود که علم اجمالی به خلاف هم کافی است، لذا آنچه که مرحوم خوئی(ره) دنبال کرده، که دلیل را روی محور اطلاق بیاورد و بگوید: این دلیل نص در مورد مدعا نیست، با این مطلب که گفتیم: این علم اعم از علم اجمالی و علم تفصیلی است، سازگاری ندارد و در اینجا تقریباً نص در مورد ادعا می‌شود و نص هم نه به معنای روایت، یعنی تصریح ائمه(علیهم السلام) به این که با وجود خلاف و اختلاف در فضیلت و علم، می‌توانید هم از اعلم تقلید کنید و هم از غیر اعلم.

نقد و بررسی اطلاق ادله بر مقام

حالا اول بحث اطلاق را بررسی می‌کنیم، چون عمده این دلیل متمرکز روی اطلاق است، بعد اگر اطلاق را از بین بردیم، آنوقت ببینیم آیا نص بودنش درست است یا نه؟

مرحوم آخوند(ره) در کفایه به این دلیل دو اشکال کرده؛ يك اشکال، اشکال مبنایی است که فرموده: اصلاً قبول نداریم که این ادله بر اصل مشروعیت تقلید دلالت داشته باشند.

بعد فرموده‌اند: سلمنا که این ادله بر مشروعیت تقلید دلالت داشته باشند، اشکال این است که تمسک به اطلاق در جایی است که متکلم در مقام بیان باشد، اما در اینجا آنچه که وجود دارد، این است که ائمه(علیهم السلام) اصل مشروعیت تقلید را می‌خواهند بیان کنند، آیه شریفه نفر، آیه سوال، «عرف حالنا و حرامنا»، کلمه «عالم»، یا کلمه «فقیه» که در روایات آمده، بر اصل مشروعیت تقلید دلالت می‌کند، اما در مقام بیان این جهت که اگر یکی افضل بود و یکی فاضل، یکی اعلم بود و یکی عالم، شما مخیرید، نیست.

والد بزرگوار ما(دام ظلّه) (تفصیل الشریعه، صفحه 119) در بحث اجتهاد و تقلید همین بیان مرحوم آخوند(ره) را دارند، که این ادله لفظیه در مقام بیان اصل مشروعیت تقلید است، بعد تشبیه کرده فرموده‌اند: به اینکه خو مثل جایی که اگر مریضی را الزام کردیم به این که به طبیب مراجعه کند، خوب برای این است که دنبال این هستیم که مداوا شود، اما این که حالا اگر طبیبی اعلم بود و دیگری غیر اعلم، این دیگر دلالت ندارد.

آن روایت احتجاج از امام عسکری(علیه السلام) هم که از روایات مهم در بحث تقلید بود، که «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»، در مقام بیان این است که کسانی که این شرائط را ندارند جایز التقلید نیستند. اما این که حالا اگر فقیهی اعلم از فقیه دیگر بود، باید از او تبعیت کرد، این را دیگر دلالت ندارد.

این اشکال مهمی است که در اینجا بر این اطلاق هست و به خاطر همین اشکال است که نمی‌توانیم احراز کنیم که مولا در صدد بیان است.

پاسخ استاد محترم از این اشکال

اما نکته‌ای که در اینجا وجود دارد، این است که در اصول خوانده‌اید که اگر متکلمی حرفی را زد، مثلاً این آیه که فرمود: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و شك کردیم آیا از نظر این که بیع باید عربی باشد یا فارسی در مقام بیان است یا نه؟ در اصول اصلی داریم به نام «اصاله کونه فی مقام البیان»، که این مقام بیان در مقابل اجمال و اجمال است.

اگر شك کردیم که آیا متکلم از این جهت در مقام بیان هست یا نه؟ اصل این است که در مقام بیان باشد، حال از جهت دوم هم شك می‌کنیم که بیع باید از بالغ باشد یا غیر بالغ هم می‌تواند، باز می‌گوییم: اصل این است که از این جهت هم در مقام بیان است، پس از این جهت هم اطلاق دارد.

در اینجا وقتی که به ادله لفظیه مراجعه می‌کنیم، این ادله لفظیه می‌گویند: می‌توانید از فقهی که این شرائط را دارا است، تقلید کنید، مخصوصاً روایت احتجاج که در مقام بیان همه شرائط است، در اینجا چگونه می‌توانیم بگوییم: از این جهت در مقام بیان نیست؟ بلکه در مقام بیان اصل مشروعیت تقلید است و با «اصاله کونه فی مقام البیان» می‌گوییم: از این جهت هم در مقام بیان هست، نتیجه‌اش هم این است که بر طبق اطلاق ادله لفظی تقلید، دیگر فرقی بین اعلم و غیر اعلم نیست.

خصوصاً این که اصل مسئله مشروعیت تقلید در نظر متشرعه امر مسلمی بوده و از امام (علیه السلام) سوال می‌کنند که احکام را از چه کسی بگیریم؟ یعنی اصل این که این باید احکام را از کسی بگیرد برایش مسلم است و سوالش بر سر مصداق است، که امام (علیه السلام) هم اشخاصی را معین می‌کردند، که بین این اشخاص در فضیلت و علم، قطعاً اختلاف رتبه وجود دارد.

از این تعبیر که احمد ابن اسحاق سوال می‌کند، قول چه کسی را بگیریم؟ معلوم می‌شود که سوال از مصداق است و از این که چه کسی این شرائط را دارد، مثل زمان ما که وقتی مرجعی از دنیا می‌رود، مردم به ما رجوع می‌کنند از چه کسی تقلید کنیم؟ یعنی اصل مشروعیت تقلید در نظرشان مسلم است، در همان زمان هم اصل مشروعیت تقلید برایشان مسلم بوده است.

در روایت دیگر امام هادی (علیه السلام) فرمودند: «إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَتِكَ فَسَلْ عَنْهُ عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيَّ وَ أَقْرَأْهُ مِثِّي السَّلَامَ»، وقتی در آن منطقه ری هستی، اگر در مسائل دینی سوال داشتی از عبدالعظیم حسنی که آنجاست سوال کن، خوب اگر واقعاً اعلم معتبر باشد، با وجود اعلم ولو در يك بلد دیگر، دیگر لزومی ندارد که امام (علیه السلام) به عبدالعظیم حسنی ارجاع دهد.

بنابراین این که بگوییم از این جهت در مقام بیان نیست، اولاً با «اصاله کونه فی مقام البیان» منافات دارد و ثانیاً شما که می‌گویید: این روایات در مقام بیان اصل مشروعیت تقلید است، اصل مشروعیت تقلید برای مردم مسلم بوده، صحبت از شرائط و مصادیق و تطبیقات است، اما امام (علیه السلام) هم که در مقام بیان شرائط و مصادیق و تطبیقات است، اعلمیت را در اینجا بیان نکرده است.

لذا می‌شود گفت که اطلاق ادله لفظیه تقلید يك دلیل خوبی هست، بر این که در اینجا اعلمیت معتبر نیست.

اشکال مبنایی مرحوم خوئی (ره)

در اینجا باز بعضی از بزرگان مثل مرحوم خوئی (قدس سره) مبنایشان این است که اصلاً ادله حجیت شامل دو اماره و حجت متعارض نمی‌شود.

ایشان از این راه وارد شده و فرموده‌اند: ادله اعتبار حجیت شامل متعارضین نمی‌شود، لذا نمی‌توانیم از راه ادله لفظیه بر این مدعا استفاده کنیم، که در اینجا یک بحث مفصلی اصولی دارند که در اصول می‌گویند: اگر دو دلیل داشتیم، که یکی می‌گوید: در فلان مکان نماز واجب به صورت تمام است، اما دیگری می‌گوید: در فلان نقطه نماز واجب شما مثل نماز قصر است، در اصول می‌گویند: اصل این دو دلیل را حفظ می‌کنیم، اما اطلاقش را از بین می‌بریم، یعنی اصل وجوبش را حفظ می‌کنیم، اما این که هر دلیلی ظهور در تعینیت دارد را از بین می‌بریم و می‌گوییم: نتیجه این دو دلیل، این می‌شود که بین نماز قصر و اتمام مخیر هستید.

مثلاً اگر دلیلی گفت: نماز در مدینه تمام است، اما دلیل دیگر گفت: نماز در مدینه قصر است، در اینجا نمی‌توانیم بگوییم: این دو با هم تعارض کرده و کنار می‌روند، بلکه اینها دو دلیلند، که هر کدام ظهور در وجوب دارند، البته ظهور دومی هم در تعینیت بودن دارند، یعنی نماز قصر به عنوان واجب تعینیت است، نماز تمام هم به عنوان واجب تعینیت است.

اصولیین در اینجا می‌گویند: بر اصل هر دو دلیل تحفظ می‌کنیم، اما این ظهور دومیش را از بین می‌بریم و می‌گوییم: تعینیت بودنش را قیچی کرده و آن را بر واجب تخییری حمل کنیم.

مرحوم خوئی (ره) در کتاب تنقیح فرموده‌اند: در اینجا کسی نمی‌تواند این حرف را بزند که بگوییم: دو تا دلیل داریم، دو فتوا داریم، اعلم و غیر اعلم، که ادله حجیت شامل هر دو می‌شود و ظهور در تعینیت بودن هم دارند، حال که با هم تعارض کردند، تعینیت بودنش کنار می‌رود و تخییری می‌شود.

ایشان فرموده: در آنجا در مسئله قصر و اتمام، يك نص داریم و يك ظاهر، هر دو دلیل نص در وجوبند و ظهور در اطلاق دارند، اما در اینجا نص نداریم، بلکه هر دو اطلاق دارد، یعنی اطلاق ادله حجیت می‌گوید: هم قول اعلم حجت است و هم قول غیر اعلم، اطلاق ادله هم دلالت بر تعینیت بودن هر دو دارد، که یا باید یکی را به طور کلی کنار بگذاریم و دیگری را بگیریم، یا یکی را مقید به ترك دیگری کنیم، احتمالاتی وجود دارد که هیچ کدام بر دیگری رجحانی ندارد، لذا می‌گوییم: «تساقط» و هر دو کنار می‌رود.

پاسخ استاد محترم از این اشکال

قبلاً اثبات کردیم ادله حجیت شامل متعارضین هم می‌شود، مرحوم محقق اصفهانی (ره) هم تصریح بر این معنا داشته و فرموده‌اند: «فلا بدّ من القول بشمولها لصورة الاختلاف، و الاّ لم یکن دلیل علی حجة شیء من المتعارضین» دیگر در متعارضین نمی‌توانیم دلیلی پیدا کنیم و همین که اصحاب به ائمه (علیهم السلام) عرض می‌کردند که گاهی اوقات دو خبر از شما به ما می‌رسد، که با هم تعارض دارند، این دلیل بر این بوده که ادله حجیت را شامل هر دو می‌شده و اگر نمی‌شد، نباید آنها این سوال را می‌کردند که با این دو دلیل متعارض چه کنیم؟

لذا این فرمایش مرحوم خوئی (ره) را اصلاً قبول نداریم و قبلاً هم بحث کردیم و گفتیم: ادله حجیت شامل متعارضین می‌شود و هیچ بحثی هم ندارد.

بنابراین اطلاق ادله لفظیه درست می‌شود و می‌گوید که فرقی بین تقلید اعلم و غیر اعلم نیست، با وجود اعلم می‌توانید از غیر اعلم هم تقلید کنید، اما اگر کسی ادله تقلید اعلم را کافی بداند، یا لاقلاً یکی از ادله تقلید اعلم را درست بداند، مثلاً در میان آن ادله خمسهای که برای تقلید اعلم بیان کردیم، سیره عقلائییه را خیلی‌ها پذیرفته‌اند، بعضی هم روایاتی را ارجاع داده بودند به افقه، اورع و اصدق پذیرفته بودند، در این صورت می‌گوییم: با آن ادله، اطلاق این ادله تقیید می‌خورد.

تعجب مي‌کنم که در اینجا کسی این را مطرح نکرده، اگر کسی مثل والد ما (دام‌ظله)، مثل مرحوم خوئی (ره) که سیره عقلائیه را معتبر می‌دانند، خوب اگر در اینجا قبول کنیم این ادله لفظیه تقلید اطلاق دارد، با سیره عقلائیه آن را تقیید می‌زنیم، که این یک چیز خیلی روشنی است و بحثی هم ندارد. لذا این اطلاق با آن ادله، اگر تمام باشد تقیید می‌خورد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين